

## بدهیهای خارجی و آمریکای لاتین\*

مترجم: ع. ضرغامی

بدهمکاری خارجی مانعی جدی بر سر راه توسعه اقتصادی آمریکای لاتین شده است. کل بدهی خارجی منطقه اکنون بیش از ۳۰۰ میلیارد دلار است که بخش عمده آن بر عهده برزیل، مکزیک، آرژانتین و ونزوئلا است. پارسنکین اصل و فرع بدهیها ۵۶٪ ارزش صادرات آمریکای لاتین را در سال ۱۹۸۲ جذب کرد و کشورها را وادار نمود واردات مورد لزوم برای ادامه رشد اقتصادی و توسعه اجتماعی را کاهش دهند.

نتایج، تأسفبار و غم انگیز بوده است. منطقه در سال ۱۹۸۲ تقریباً یک درصد کاهش در تولید ناخالص داخلی را، که اولین کاهش از زمان جنگ دوم جهانی به بعد بود، متحمل شد. با توجه به اینکه تقریباً در کلیه کشورها رشد منفی نشان داده شده است پیش بینی برای سال ۱۹۸۳ حاکی از آن است که وضعیت حتی بدتر خواهد بود. هنوز آمار در دست نیست که اثر بحران بر متغیرهای اجتماعی نظیر بهداشت و تغذیه را نشان دهد. با وجود این شاخصی که دردست داریم، یعنی میزان عدم اشتغال شهری، در اغلب شهرهای آمریکای لاتین افزایش سریعی را نشان می دهد.

حتی غم انگیزتر از اثرات بحران وامها، غیر منتظره بودن آن بوده است. تا سال ۱۹۸۰ بحرانی وجود نداشت. برعکس، وامهای خارجی، نه به عنوان مستثنای در راه توسعه آمریکای لاتین، بلکه بیشتر به عنوان بخشی از راه حل توسعه نیافتگی دیده می شد.

### زمینه بحران وامها

دهه ۱۹۶۰ - روزهای خوش گذشته. در طی سالهای آخر دهه ۱۹۶۰ و آغاز دهه ۱۹۷۰ آهنگ سرمایه گذاری و رشد تولید ناخالص داخلی در آمریکای لاتین، از سطحی که بتواند صرفاً از طریق استفاده از منابع داخلی ادامه یابد فراتر رفت. در نتیجه منطبقه یک "کسری منابع" همیشگی (یا کسری در موازنه تجاری و خدمات غیر عامل) را تجربه می کرد و یک واردکننده خالص سرمایه بود. باید توجه کرد که اصولاً

\* Richard Fletcher. "External Debt and Latin America". *Development Seeds of Change*. 1984; 1, PP. 30-36.

نویسنده، معاون امور تلفیق و اقتصاد بین الملل بانک عمران آمریکا است. این بانک در سال ۱۹۵۹ تأسیس شده است و هدف آن توسعه اقتصاد آمریکای لاتین از طریق وام دادن است.

برای کشورهای کمتر توسعه یافته ایرادی نیست که واردکننده خالص سرمایه باشند. در واقع این در طبیعت "توسعه نیافتگی" است که یک کشور برای مدتی به منابعی از خارج نیاز خواهد داشت. وضعیت مقابل، که کشورهای کمتر توسعه یافته، سرمایه صادرکنند - به بیان دیگر کشورهای فقیر منابع واقعی را به کشورهای ثروتمند منتقل نمایند - هم با عدالت و انصاف و هم با هدف به حداکثر رساندن رشد اقتصاد جهانی در کل ناسازگار است. از جانب دیگر واضح است که یک کشور کمتر توسعه یافته نمی تواند انتظار داشته باشد که کسری منابع را که زیاده از حد بزرگ باشد برای هر مدتی از زمان تحمل کند. این امر به این دلیل است که کسری منابع می باید تأمین مالی شود و جریان ورودی سرمایه منتج از آن، چه به شکل وام یا سرمایه گذاری مستقیم، تعهدات آتی بازپرداخت آن را ایجاد خواهد کرد. بنابراین مدیریت عاقلانه ایجاد می کند که اولاً "کسری منابع در محدودهای عقلانی حفظ شود و ثانیاً" از جریان ورودی سرمایه برای بسط تولید و صادرات استفاده شود تا ظرفیت اقبای تعهدات آتی، ادای دیون را ایجاد نماید.

در سالهای دهه ۱۹۶۰ کیفیت امر در آمریکای لاتین چنین بود. در طی آن دوره ترکیبی از عوامل مساعد به شرح زیر وجود داشت:

- کسری منابع، اندک و به طور متوسط ۱٪ تولید ناخالص داخلی بود.
- جریان ورودی سرمایه جهت تأمین مالی کسری منابع بیشتر شامل تأمین مالی سرمایه گذاری بود - به شکل سرمایه مستقیم، وام طرحها از بانکهای چندجانبه و اعتبار فروشندگان برای کالاهای سرمایه ای؛
- نرخ بهره بر بدهی، پایین و نرخ واقعی به طور متوسط کمتر از ۲٪ بود.
- تولید و بویژه صادرات سریعاً رشد می کرد. بنابراین نسبتهای بازپرداخت وامها قابل اداره کردن بود. در نتیجه ترکیب عوامل بالا، اعتماد به ارزش اعتبار آمریکای لاتین مرتباً افزایش می یافت و بانکداران تجاری به طور فزاینده ای به دادن وام به منطقه متعایل می شدند.

دهه ۱۹۷۰ - دوباره به جریان انداختن مازادهای نفتی، پس از سال ۱۹۷۳، ترکیب مساعد عوامل، شروع به از هم پاشیدن کرد. قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ (و دوباره در سال ۱۹۷۹) بالا رفت. و به افزایش ناگهانی هزینه واردات اکثر کشورهای منطقه و بسط قابل توجه نیازهای مالی منجر شد.

تا سال ۱۹۷۸ آمریکای لاتین به طور قابل توجهی با شرایط جدید تطبیق یافته بود، بخصوص در این امر که کسری منابع که در سال ۱۹۷۵ دو برابر شده و به ۲٪ تولید ناخالص داخلی رسیده بود دوباره به فقط ۱٪ تقلیل یافت. اما بازپرداخت وامها اکنون مسئله شده بود. وامهای خارجی به سرعت انباشت می شد و از ۴۲ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۳ به ۲۰۷ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۰ افزایش پیدا کرد. تعهد بازپرداخت اصل و فرع وامها حتی سریعتر افزایش یافت. یعنی در طی همان دوران از ۴ میلیارد دلار به ۲۷ میلیارد دلار و به ۳۸ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۲ رسید. از آنجا که افزایش در اقساط اصل و فرع وامها سریعتر از رشد صادراتی بود که بین سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۸۰ از ۲۵ میلیارد دلار به ۹۲ میلیارد دلار بالا رفت، نسبت بازپرداخت وامها از ۱۲٪ به ۳۵٪ افزایش یافت.

با وجود خرابی وضع موازنه پرداختها و وامها، در این دوران هنوز بحران بدهی وجود نداشت

زیرا:

- نرخ بهره همچنان پایین بود - در حقیقت برای بخشی از دوران ۱۹۷۳ - ۱۹۸۰ نرخ بهره به مفهوم واقعی منفی بود، که وام‌گرفته‌های غیر عاقلانه را تشویق می‌کرد.
- قیمت کالاهای صادراتی بالا بود؛ و
- مهمتر از همه، بانکهای تجاری خصوصی، که اعتمادشان با سودهای کلان به دست آمده تحریک می‌شد، به دادن اعتبارات جدید به کشورهای بدهکار عمده آمریکا لاتین، در مبالغی که بیش از مجموع مبلغ بازپرداخت وامها و کسری تجاری بود، ادامه دادند.

دهه ۱۹۸۰ - آغاز بحران، پس از سال ۱۹۸۰، ترکیب عوامل مساعد کاملاً "در هم شکست":

- میزان اسمی نرخ بهره به سرعت بالا رفت و میزان واقعی آن حتی سریعتر افزایش یافت.
- بهای کالاهای صادراتی اصلی آمریکا لاتین - شکر، قهوه، مس، بوکسیت - سقوط کرد و باعث نزول در شرایط تجارت به میزان بیش از ۱۰٪ بین سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۲ گردید.
- اعتماد بانکداران ناگهان از بین رفت. به جای تمایل به دادن وامهای جدید، بانکداران اکنون می‌خواستند که تعاس خود را کم کنند.

مهم است تأیید شود که این تغییرات نتیجه "سوء مدیریت اقتصادی توسط ملتهای آمریکای لاتین نبود. نزول شرایط تجارت آمریکای لاتین، از رکود اقتصادی کشورهای صنعتی و افزایش نرخ بهره از ترکیب کسری مالی زیاد با سیاست انقباضی پولی در ایالات متحده نتیجه شد. سوء مدیریت هم نقشی ایفا کرد\*، چرا که وامگیری خارجی بیش از اندازه در دهه ۱۹۷۰، ظرفیت آمریکای لاتین را برای مقابله با بحران دهه ۱۹۸۰ کاهش داد. اما این تناقض حالیه است که دقیقاً "در همان زمان که سیاستهای نامناسب تعقیب می‌شد، ارزش اعتباری آمریکای لاتین در بالاترین سطح قرار داشت و بانکداران بسیار مشتاق بودند که وام بدهند. به بیان دیگر، بانکهای تجاری بین‌المللی از همان سوء مدیریت که امروز انتقاد می‌کنند پشتیبانی مالی می‌کردند.

### راه‌حلهای بحران

مشاهده کردیم که بحران بدهی کنونی در آمریکای لاتین از نرخهای بالای بهره، نزول قیمت کالاها، و فقدان اعتماد به ارزش اعتباری منطقه ناشی شده است. هیچ‌یک از این عوامل به روال بنیادین در ظرفیت تولیدی آمریکای لاتین مربوط نیستند. بنابراین منصفانه است گفته شود که این بحران فقدان قدرت پرداخت بدهی را منعکس نمی‌کند، بلکه بیشتر، نبودن نقدینگی را نشان می‌دهد. به سخن دیگر ظرفیت تولیدی آمریکای لاتین چنان است که با فرض سطح "معمولی" نرخ بهره، قیمت کالاهای صادراتی و اعتماد بانکداران، منطقه قادر به بازپرداخت اصل و فرع وامها و پرداخت برای واردات مورد لزومش خواهد بود.

بنابراین، در جستجوی راه‌حلی برای بحران، باید در پی بازگشت به وضعیت معمولی - تجدید

\* همه جای این مقاله، تأکیدها از ویراستار است.

رشد در تولید و تجارت جهانی و نزول نرخ بهره - باشیم. تجدید رشد اقتصادی اکنون در ایالات متحد آغاز شده است. اما نمی دانیم که آیا این رشد، بهبودی در تجارت جهانی و بنابراین قیمت کالاها را ایجاد خواهد کرد یا نه، و چه وقت؛ و نه می دانیم که این بهبود دوام خواهد داشت. علاوه بر آن، هیچ نشانه‌ای از پایین آمدن نرخهای بهره در آینده نزدیک در دست نیست.

تردید در باره سرعت و استمرار بهبود اقتصادی خود مسئله‌ای است، زیرا اگر بحران نقدینگی کنونی در آینده نزدیک حل نشود می‌تواند به آسانی به بحران جدیتر توانایی پرداخت بدهی تبدیل شود. آمریکای لاتین اکنون برای اینکه توانایی بازپرداخت اصل و فرع بدهیهایش را داشته باشد از محرومیت واردات ضروری رنج می‌برد. عدم توانایی در خرید واردات ضروری، حذف و تقلیل برنامه‌های سرمایه‌گذاری، حفظ و جایگزینی وسایل تولیدی و تدارک خدمات اجتماعی را تحمیل می‌کند. این حذف کردنها، کم‌کم اثراتی منفی بر ظرفیت تولیدی آمریکای لاتین می‌گذارد.

بنابراین واضح است که اگر قرار باشد از آغاز "یک بحران توانایی پرداخت بدهیها" پرهیز کنیم بحران نقدینگی باید بزودی حل شود. اما همچنین مهم است درک کنیم که برخی از به اصطلاح راه‌حلها برای بحران نقدینگی بیراهه‌اند، چرا که خود آنها بحران قدرت پرداخت بدهیها را ایجاد خواهند کرد. سه تا از این بیراهه‌ها - "انکار بدهیها"، "تعدیل افراطی" و "تأمین مالی جدید نامحدود" - نظر ما را تأیید می‌نماید.

۱. انکار بدهیها. برای کشورها بسیار دل‌سردکننده است که واردات حیاتی - دارو، قطعات یدکی، مواد اولیه صنعتی - را فدا کنند تا اقساط بهره وامهای خارجی خود را بپردازند، بویژه زمانی که این اقساط در نتیجه افزایش نرخهای بین‌المللی بهره بسیار بیشتر از آن مقداری هستند که در ابتدا پیش‌بینی می‌شد. در این شرایط تعجب‌آور نیست که ملت‌های بدهکار وسوسه شوند که بدهیهایشان را انکار کنند، یعنی به سادگی از پرداخت آنها خودداری نمایند. با وجود این، آنچه تعجب‌آور است این است که در طول دو سال گذشته بحران بدهیها، حتی یک ملت آمریکای لاتین، این شق را انتخاب نکرده است. دلایل موجهی برای این امر وجود ندارد.

یکم. ملتی که تعهد خود را انکار کند، خود را از جریان ورودی سرمایه در آینده محروم خواهد کرد و مجبور خواهد بود صرفاً از محل درآمدهای صادراتی‌اش برای واردات خرج کند. این وضع نامطلوب است، زیرا چنان‌که قبلاً دیدیم، نقشه مناسب برای یک کشور کمتر توسعه یافته، واردکننده، خالص سرمایه بودن در سطحی عاقلانه است.

دوم. ملت‌هایی که وامشان را انکار کنند محتملاً "از تلافی وام دهندگان مایوس در شکل اقامه دعوی علیه داراییهایشان در خارج و علیه تجارتشان زیان می‌بینند. بنابراین صادراتشان به‌طور زیان‌آوری صدمه خواهد خورد.

نتیجه نهایی آنچه گفته شد این است که انکار دیون به سطح حتی پایینتری از ارزش خارجی در دسترس

جهت واردات ضروری منجر خواهد شد. این دلیل اساسی و عملی است که چرا کشورهای بدهکار کماکان این شق را رد می‌کنند.

۲. تعدیل افراطی. برای ستاریو اعتباردهندگان پافشاری می‌کنند، در حالی که وام‌های جدید کاهش می‌یابد (اگر ممکن باشد به صفر برسد) و ام‌ها به‌طور کامل پرداخت گردد. در نتیجه، ملت بدهکار باید "تعدیل کند". صادرات را افزایش دهد یا واردات را کاهش دهد و یا هر دو را انجام دهد تا مازاد تجاری معادل اصل و فرع وام به دست آورد. این بیراهه هم چند عیب و ایراد با خود دارد:

یکم. سفسطه‌ای در این ترکیب وجود دارد. در صورتی که برای تعداد کمی از ملتها ممکن است صادرات را افزایش و واردات را کاهش دهند، برای بسیاری از آنها غیر ممکن است به‌طور همزمان هر دو کار را انجام دهند.

دوم. در زمان حاضر رکود جهانی افزایش قابل توجه صادرات آمریکای لاتین به کشورهای صنعتی را بسیار مشکل می‌سازد.

سوم. در مقداری که واردات می‌تواند بدون داشتن اثر منفی بر تولید و صادرات کاهش یابد، محدودیتی وجود دارد. کاهش واردات بر عوامل لازم برای تولیدکننده (شامل کالاهای سرمایه‌ای) و همچنین مصرف اثر می‌گذارد. از این گذشته، انقباض سطح مصرف می‌تواند به بی‌ثباتی اجتماعی و سیاسی منجر شود، که در نهایت باعث نزول میزان تولید می‌شود. بنابراین تعدیلی که به ابعاد افراطی کشیده شود می‌تواند نقض غرضی باشد. این کار می‌تواند به کاهش درآمدهای ارزی و در نتیجه کم شدن قدرت پرداخت دیون و افزایش خطر عدم پرداخت غیر ارادی منجر شود. بالاخره، شایسته است ذکر کنیم که شق "تعدیل افراطی" وضعیت ویژه جریان خالص خروجی مالی از کشورهای کمتر توسعه یافته بدهکار به کشورهای صنعتی طلبکار را ایجاد می‌کند. این دقیقاً همان چیزی است که از سال ۱۹۸۲، اتفاق افتاده است.

۳. تأمین مالی جدید نامحدود. در این شق ملتهای بدهکار وضعیت خود را تعدیل نمی‌کنند، یعنی کسری تجاری خود را کاهش نمی‌دهند، اما این کسری را به همراه اقباط بازپرداخت وام‌ها از طریق جریان ورودی سرمایه جدید تأمین مالی می‌کنند. در واقع این همان نقشه‌ای بود که در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ تعقیب می‌شد، که در سال ۱۹۸۱ وقتی تأمین مالی جدید آمریکای لاتین به ۴۰ میلیارد دلار بالغ شد به نقطه اوج رسید. این شق، دیگر قابل ادامه دادن نیست:

یکم. بانکهای تجاری، که در چند سال اخیر منبع اصلی تأمین مالی جدید بودند، نسبت به ادامه وام دادن در این سطح بی‌میل هستند. پیشنهاداتی مطرح شده است که دیگر منابع خصوصی (مثلاً صندوقهای بازنشستگی و شرکتهای بیمه) می‌توانند وارد این کار شوند، اما در وضعیت کنونی تردید نسبت به ارزش اعتباری آمریکای لاتین، این امر اتفاق نخواهد افتاد.

دوم . مطلوب نیست که آمریکای لاتین به دریافت جریان ورودی بسیار زیاد مالی خالص با شرایط تجاری ادامه دهد . نسبتهای تأدیه وامها هم اکنون در سطوحی غیر قابل تحمل است و با وجود نرخهای بالای بهره و دورنماهای ضعیف صادرات ، بدهکاریهایی جدید فقط سنگینی بار بازپرداخت وامها را بالا خواهد برد و در دو یا سه سال ، به موج دوم بحران بدهی منجر خواهد شد . در این مورد مهم است حساب سرانگشتی که ویلیام کلاین به ماریو سیمونسن نسبت می دهد را به یاد بیاوریم : قرض گرفتن شما را از مشکل بیرون خواهد آورد فقط اگر صادرات سریعتر از نرخ بهره اسمی رشد کند . در این زمان این شرایط وجود ندارد .

### یک راه حل عملی

من استدلال کرده ام که بحران بدهی آمریکای لاتین یک بحران نقدینگی است که از ترکیب ویژه نرخهای بهره واقعی که فوق العاده بالا هستند و شرایط پایین تجارت برای صادرات آمریکای لاتین ، نتیجه شده است . وضعیت با عدم اعتماد به ارزش اعتباری این ناحیه سختتر شده است . من همچنین هشدار دادم که بازگشت به شرایط عادی ممکن است پیش از آنکه بحران نقدینگی به بحران توانایی پرداخت بدهی تبدیل شود - که به این معنی است که شروع به اثر نهادن بر ظرفیت تولیدی منطقه نماید - اتفاق نیفتد . سرانجام من اشاره کردم که شروع راه حل برای بحران - "انکار بدهیها" ، "تعدیل اقساطی" و "تأمین مالی جدید نامحدود" - در واقع بیراهه است و می تواند وضعیت را بدتر کند .

اما اینها به آن معنی نیست که وضعیت چاره ناپذیر است . در واقع بررسی بیراههها بر آن اشاره دارد که ترکیبی از اقدامات وجود دارد که ممکن است مناسب باشد . این ترکیب موارد زیر را در بر می گیرد :

۱ . تعدیل بدهکار . آمریکای لاتین باید مواردی را با یک طرح درازمدت قابل دوام وفق دهد . این کار به این معنی است که آمریکای لاتین باید از کسریهای بزرگ در حساب جاری که نمی تواند تأمین شود بپرهیزد . اما به همین ترتیب ، غیر واقعی است که از آمریکای لاتین انتظار داشت مازاد تجاری داشته باشد ، یعنی ، به دنیای صنعتی سرمایه صادر کند . به عقیده من ، یک هدف منطقی کسری تجاری تقریباً "یک درصد تولید ناخالص داخلی خواهد بود" . سطحی که در "روزهای خوش گذشته" در دهه ۱۹۶۰ حفظ می شد . در سطح امروزی تولید ناخالص داخلی منطقه ای (تقریباً "۶۰۰ میلیارد دلار) این عمل یک کسری تجاری ۶ میلیارد دلاری را ، در مقایسه با کسری ۱۱ میلیارد دلاری سال ۱۹۸۱ ، اجاب می کند .

۲ . تعدیل وام دهنده . سطح کنونی بازپرداخت وامها باید کاهش یابد . نرخهای بهره بر طبق نمونههای تاریخی به طور غیرعادی بالاست و باید برای وامهای موجود به سطوحی واقع بینانه تنزل یابد . باز هم من فکر می کنم که "روزهای خوش گذشته" برای ما مدعی منطقی ، یعنی نرخهای بهره واقعی ۲٪ در سال ، را مقرر می دارد .

اگر برای تشریح امر فرض کنیم که بدهیهای خارجی کنونی ۳۰۰ میلیارد دلاری آمریکای لاتین نرخ

متوسط بهره واقعی ۲٪ را در برداشت (با طبقه‌بندی اصل وامها) ، آنگاه سنگینی اقساط بهره از حدود ۳۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۲ به تقریباً ۶ میلیارد دلار سقوط می‌کرد. این کاهش شدید آشکارا سودگی زیادی را برای ملتهای بدهکار فراهم می‌کرد، اما اثرش بر وام‌دهندگان چه خواهد بود.

یکم. این امر بر سرمایه یا ذخیره بانکها تأثیری نخواهد داشت، چرا که در ارزش اصل وامها اثر نمی‌کند. در واقع با کاستن (یا از بین بردن) خطر عدم پرداخت، این کار می‌باید ترازنامه بانکها را تقویت کند.

دوم. این عمل در جریان جدید پول نقد به وام‌دهندگان و از آنها اثر قابل توجهی نخواهد داشت، چرا که جریانهای ناخالص جدید به همان نسبت تقلیل خواهد یافت.

سوم. این امر به‌طور مؤثری بر درآمدهای وام‌دهنده اثر می‌گذارد - تقریباً ۳۰ میلیارد دلار. این مبلغ در مقایسه با کل بهره ناخالصی که توسط بانکهای تجاری در کشورهای صنعتی به دست می‌آید که صدها میلیارد دلار است (۱) زیاد نیست، اما بیش از آن است که بتواند به سادگی با تعدیل سود ناخالص جذب شود. بنابراین برخی از تعدیلهای باید به صاحبان سپرده منتقل گردد. به عقیده من این کار می‌تواند بدون نابودی نظام پولی بین‌المللی در کل و یا حتی چند بانکی که شدیداً در معرض آن هستند، عملی شود. عرضه سپرده انعطاف‌پذیر است، اما به‌طور نامحدود. همان‌طور که دیگر، نظام بانکی، نظام تعیین‌کننده قیمت است و نه فقط خرده معاملتگر نرخهای بهره و تعدیلهای ۲ یا ۳٪ می‌تواند جذب شود. در هر حال، من سؤال می‌کنم که آیا منصفانه یا حتی عملی است از شهروندان ملتهای بدهکار انتظار داشته باشیم که با قبول کاهش دستمزدهای واقعی به میزان ۲۰ تا ۳۰٪ خود را تعدیل بکنند، در حالی که بانکها که سپرده‌گذاران در کشورهای وام‌دهنده می‌توانند ۲ تا ۳٪ نرخ بهره کمتر را قبول کنند؟

رساله علوم انسانی

۴. نیازهای مالی جدید، ترکیب تعدیلهای وام‌گیرنده و وام‌دهنده که در بالا اشاره شد موازنه برداختهای آمریکای لاتین را به‌طور قابل توجهی تغییر خواهد داد و نمونه‌ای بوجود خواهد آورد که، به عقیده من، در مقایسه با نمونه‌های غیرقابل ادامه در سالهای ۱۹۸۱-۱۹۸۳، قابل ادامه است. یک نتیجه مهم این کار آن است که نیازمندیهای تأمین مالی خالص (کسری حساب جاری) از بیش از ۳۰ میلیارد دلار به فقط ۱۲ میلیارد دلار تنزل خواهد کرد. این مبلغی است که می‌تواند تحمل شود. همچنین به همین اندازه مهم است که تمام این مبلغ می‌تواند از منابع رسمی و چند جانبه و اعتبارات عرضه‌کنندگان فراهم گردد. به عنوان مثال:

صندوق بین‌المللی پول	۵ میلیارد دلار
بانک بین‌المللی بازاری و توسعه، بانک عمران آمریکا	۴ میلیارد دلار

(۱) در بولتن فدرال رزرو به تاریخ ژوئیه ۱۹۸۳، بانو باربارا ابر اشاره می‌کند (ص ۵۰۱) که کل بهره دریافتی توسط بانکهای تجاری ایالات متحد در سال ۱۹۸۲، ۲۳۵ میلیارد دلار بود.

۲ میلیارد دلار

۱ میلیارد دلار

بانکهای صادرات و واردات

اعتبارات عرضه‌کنندگان

این نمونه، تأمین مالی جدید، چند امتیاز خواهد داشت:

یکم. این نمونه به سوی طرحهایی که ظرفیت تولیدی را گسترش می‌دهند جهت‌گیری خواهد داشت، یا مشروط خواهد بود و مصرف پزخرج را تأمین مالی نخواهد کرد، چنان که با برخی از وامهای غیرپروژه‌ای دهه ۱۸۷۰ اتفاق افتاد.

دوم. تأمین مالی رسمی، هم از نظر نرخ بهره و هم جریان سرمایه جدید، با شباتر از تأمین مالی خصوصی است.

سوم. خود این واقعیت که تأمین مالی خصوصی جدید ضروری نیست کمک می‌کند که اعتماد به ارزش اعتباری آمریکای لاتین بازگردانده شود. چرا که بانکداران مثل مردمی هستند که چتر قرض می‌دهند - آنان مشتاقند وقتی قرض دهند که معتقدند به آن احتیاجی نخواهند داشت.

آخرین موضوع این است که آیا به یک راه حل عملی، چنان که پیشنهاد شد، می‌توان رسید؟ به وضوح اشکال کمی در نیل به تعدیل بدهکار وجود دارد، این عمل هم اکنون کشور به کشور، تحت سرپرستی و نظارت صندوق بین‌المللی پول، در حال انجام است. نیازمندیهای پیشنهاد شده، تأمین مالی جدید هم، با فرض سطح کنونی فعالیت صندوق بین‌المللی پول و غیره، امکان پذیر است، اما در مورد تعدیل وام دهنده، مسائلی ظاهر می‌شود. بانکداران به شدت از قبول کاهش نرخ بهره بر بدهیهای موجود اگراه خواهند داشت، اگرچه تصدیق می‌کنند که نرخهای کنونی بهره با مقیاسهای تاریخی به طور فوق العاده‌ای بالاست. بنابراین برای دستیابی به نتیجه، می‌باید از جانب ملت‌های بدهکار فعالیتهای هماهنگ انجام کرد تا چارجوبی پایهریزی شود که تجدید مذاکره کشور به کشور بتواند در این چارجوب انجام گردد.

### نتیجه گیری

بار بسیار سنگین بازپرداخت اصل و فرع وامهای کشورهای آمریکای لاتین توسعه اقتصادی را به تعویق می‌اندازد، چرا که منطقه قادر نیست هم بدهیهای خود را بپردازد و هم حداقل سطح واردات مورد احتیاج برای رشد و ثبات اجتماعی را خریداری نماید. بنابراین در سالهای دهه ۱۹۸۰ بدهی به مانعی بر سر راه توسعه تبدیل شده است. در دهه ۱۹۶۰ زمانی که سرمایه خارجی با تکمیل نمودن منابع داخلی و افزایش ظرفیت واردات منطقه، رشد اقتصادی را تحریک و تقویت می‌کرد، وضع چنین نبود.

بهبود اقتصادی جهانی که اکنون در جریان است، به از سرگیری توسعه پایدار در آمریکای لاتین کمک خواهد کرد. اما بهبود اقتصادی به اندازه کافی سریع رخ نخواهد داد و ممکن است ادامه دار نباشد. در این وضعیت هم باید راه‌حلی برای بحران بدهی وجود داشته باشد. این امر به نوبه خود موارد زیر را ایجاد می‌کند:



الف. تعدیل از جانب ملت‌های بدهکار. تأمین مالی خالص مورد نیاز منطقه (کسری منابع) باید به سطح قابل تحملی نظیر آنچه در سال‌های دهه ۱۹۶۰ تجربه می‌شد (۱٪ تولید ناخالص داخلی) پایین آورده شود. با وجود این، تعدیل نباید به جایی کشانده شود که کشورهای تولید نیافته مجبور شوند مازاد منابع تحصیل کنند و به کشورهای توسعه یافته سرمایه صادر نمایند؛

ب. تعدیل از جانب وام دهندگان. سطح واقعی نرخهای بهره بر دیون موجود بسیار بالاست. پافشاری بر پرداخت این نرخها ملت‌های بدهکار را از واردات مورد نیاز محروم خواهد کرد، ظرفیت تولیدی آنان را تضعیف خواهد نمود و در نهایت آنان را به عدم پرداخت بدهی مجبور خواهد ساخت. برخی شیوه‌های تقسیط دوباره بدهیها پیشنهاد شده است که باید به طور جدی پیگیری شود. لکن هیچ‌یک از این شیوه‌ها کار نخواهد کرد مگر آنکه نرخهای بهره به میزان قابل توجهی کاهش یابد، مثلاً "به مقدار واقعی ۲٪، یعنی سطحی که تا اوایل دهه ۱۹۷۰ رعایت می‌شد. چنان‌گواهی می‌تواند بدون صدمه زدن به نظام پولی بین‌المللی یا یکایک بانکهای خصوصی انجام شود.

ج. گسترش وام‌های رسمی. اگر بدهیهای موجود با یک نرخ بهره واقعی عاقلانه مورد تجدید مذاکره قرار گیرند، از سنگینی بازپرداخت بدهیهای آمریکای لاتین به طور قابل توجهی کاسته می‌شود. آنگاه نیازهای مالی سال‌های دهه ۱۹۸۰ می‌تواند توسط مؤسسات بین‌المللی، کمک‌های رسمی و تأمین مالی صادراتی فراهم شود. چنان وام دادنی همچنین اثر توسعه‌دهندگی بیشتری از آنچه "دوباره به جریان انداختن" دلارهای نفتی در سال‌های دهه ۱۹۷۰ داشت، خواهد داشت. □

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی